



شهید محمدرضا (حسین) بابایی  
ولادت: ۱۳۴۴/۱۲/۲۰، استان تهران  
پذیرش در رشته زبان و ادبیات آلمانی  
شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۲۳، اروند رود، فاو  
آرامگاه: تهران، چیدر، امامزاده علی اکبر

#### زندگی نامه

شهید محمدرضا بابایی در بیستم اسفند ۱۳۴۴ در شهر تهران دیده به جهان گشود و از طفولیت با راهنمایی و تشویق پدر و مادر با حضور در مسجد و نماز جماعت با معارف اسلامی آشنا شد. او همزمان با اوج گیری نهضت اسلامی در مراسم و راهپیمایی ها شرکت می کرد. پس از پیروزی انقلاب، فعالیت خود را در مسجد افزایش داد و با حضور در بسیج و پاسداری شبانه از سنگرهای انقلاب به صف یاران امام پیوست. او با آغاز جنگ تحمیلی و زمانی که آبادان در محاصره دشمن بود، به جبهه اعزام گردید. با وجود سن کم، یک دوره آموزشی فشرده را در پادگان امام حسن (ع) گذراند و همراه دیگر یاران به خیل عظیم سپاهیان اسلام پیوست و در عملیات فتح المبین شرکت نمود.

پس از دریافت مدرک دیپلم به عضویت سپاه پاسداران انقلاب درآمد و برای گذراندن دوره آموزشی در تیپ زرهی رمضان عازم اهواز شد و در فراگیری فنون نظامی و رزمی تلاش کرد. به توصیه فرماندهان و به سبب نیاز سپاه به افراد تحصیل کرده، در اوقات فراغت خویش در جبهه به مطالعه و تحصیل می پرداخت. او در سال ۱۳۶۳ در رشته زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد. پس از ورود به دانشگاه دو بار به جبهه رفت و در کنار تحصیل با بسیج و سپاه پاسداران نیز همکاری داشت. پس از اتمام امتحانات نیمسال دوم تحصیلی در روز شانزدهم بهمن ۱۳۶۴ برای چندمین بار عازم جبهه شد؛ تا این که سرانجام در بیست و سوم اسفند ماه در منطقه فاو بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

## فرازی از وصیت‌نامه

خدایا! اکنون که به من لطف کردی و بعد از این همه عصیان و سرکشی که از من دیدی، دستم را گرفتی و به محفل عاشقان و دل‌سوختگان خود یعنی جبههٔ جنگ وارد کردی، نعمت را بر من کامل کن و این فوز عظیم و توفیق عظمی را نصیب من گردان و این جان ناقابل مرا در راه دینت قبول کن و جام شیرین شهادت را به من هم بچشان. بارالها! مرا نیز سرمست و سرخوش از این جام به دیدار خود بطلب و با ندای «ارجعی» جان مرا از قفس تنگ رها کن و چون دیگر شهیدان و امامان در جوار خودت سکنی بده.

توصیه می‌کنم که در راه دین و خدا ثابت و استوار باشید و با توسل به ائمه (ع)، خود را از خطر حفظ کنید. بازخوانی تاریخ انقلاب نشان می‌دهد که عده‌ای قریب به اتفاق با انقلاب همراهی می‌کردند، با این تصور که بتوانند آن را به انحراف بکشانند و از آن مرکبی برای تاختن به سوی مقاصد خود بسازند و این تکرار حادثهٔ عاشورا و حرکت امام حسین (ع) بود که عده‌ای از اهالی مدینه که خود را بسیار موقعیت‌شناس می‌دانستند، اندیشیدند که با این هجده هزار نامه‌ای که از کوفه برای امام حسین (ع) آمده است، حکومت ایشان قطعی است و به طمع رسیدن به پست و مقام به دنبال امام حرکت کردند. انقلاب ما نیز همین‌طور است؛ بسیاری زیر پرچم انقلاب سینه می‌زدند و دایهٔ دلسوزتر از مادر بودند، ولی وقتی دیدند که امتی در کنار امام خود برای پیاده کردن آیات قرآن مصمم و استوار به پیش می‌رود، بریدند و از انقلاب کناره گرفتند. البته عده‌ای از آنها به فساد و تباهی کشیده شدند و عده‌ای به صف دشمن پیوستند و با انقلاب به مبارزه برخاستند. سفارش من برای دوری از این خطوط انحرافی اتصال به امام و روحانیت است.

مادر عزیزم! تو نیز چون مادران شهیدان بر دوری فرزندان صبر کن و بدان که این دوری بسیار کوتاه است و ما به زودی در دنیای ابدی و جاوید همدیگر را ملاقات می‌کنیم. شما ای خواهرانم! زینب‌وار رسالت خون شهدا را بر عهده بگیرید و با حجاب خود خاری در چشم منافقان و دشمنان باشید.

به تمام دوستان و آشنایان توصیه می‌کنم که خدا را لحظه‌ای فراموش نکنند و بدانند که عمر می‌گذرد، چه با عمل خیر و چه با گناه و معصیت خدا؛ پس بکوشید که دنیای فانی را محل کسب خیر برای عالم جاوید گردانید.

## دست نوشته‌ای از شهید بابایی خطاب به رهبر

در هجوم تندیسان و در زیر تازیانهٔ بیگانگی با خویش و در لحظه‌های آخر شب که نور می‌رفت تا در بطن سیاهی‌ها به چشم ما خیره‌سران افول کند، نسیم روحانیت از غرب دمید و شرق خفته را آشفته کرد و بیگانگان با خویش را با خدا آشنا ساخت. پرچم توحیدت که سایه‌گستر مستضعفین بود، چتر خویش را با حماسه‌ها جاوید نمود و گسترش یافت و مأمنی برای مظلومان عصر گشت و تاریخ را بازیچهٔ خویش ساخت. فریاد پرصلابت، هم‌چون پتکی گران بر سر خام‌خیالان فرود آمد و از خواب خوش افیونی‌شان بیدار ساخت که آنها هنوز هم در خماری نشئهٔ دیگری، چشمان بی‌رمق و مردهٔ

خویش را به نوکران خویش دوختند، ولی صداقت فریاد پرصلابت موجی برانگیخت که تا ابد دشمنان دینت در خماری خویش باقی خواهند ماند.

رهبرم! نگاه نافذت که حکایت از ایمان و تقوای توست، وادارمان می‌کند که هر لحظه‌ته مانده خون‌های شرکمان را در وادی «لم‌یزرع» حیوانیت خویش بریزیم و بر هوای نفس خویش پا گذاریم و به هر چه کفر است بشوریم و به شریان‌های بی‌رمقان عشق به تو که همانا عشق به معبود حقیقی و خدایمان است، تزریق کنیم.

مرجعم! فتواهایت که نشان از سال‌ها تدبّر تو در اسلام دارد، همانند سراج منیری است که راهنمای ره گم‌کردگان در شب‌های ظلمانی است. بخروش ای نستوه! که خروشت آوای وحدت‌مان است. ای مجاهد! آوای وحدت‌مان را با «الله اکبر» همراه با مستضعفان در جهان طنین‌انداز می‌کنیم و با نام معشوق‌مان و با رهبریت در صراط مستقیم طی طریق خواهیم کرد و جهان‌خواران را به فلاکت می‌کشانیم.

ما غم‌زدگان و مفلوکان دیروز از برکت وجودت سرافرازی یافتیم. سراب دیروزمان را چشمه‌سار حیات ساختیم و با فرمانت جهاد خویش را در بعد اصغرش آغاز کردیم. دم مسیحایی خویش را لحظه‌ای از ما دریغ مدار که بی‌دمت مرده متحرکیم که مردگی‌مان تا تبلور جهاد اکبر در وجودمان استمرار خواهد یافت. ما اینک چشم امید خود را به تو دوخته‌ایم که خود اسوه‌ای و پیرو مکتب توحید.

شن‌زار وجود ما پس از هر بارانی و پیدایش آفتابی در آرزوی آبی دیگر نفس می‌زند که ما تشنگان اعصار و قرونیم؛ پس تو ای امام! فرزندان را از معنویت سیراب گردان که آنها در پی این سیرابی در هر کوی و برزنی دیوانه‌وار ندای یا رب یا رب سر می‌دهند. ای پیر! آنها را به سر منزل مقصود رهنمون ساز.